۳۰. توحید صدوق (۱۳۹۷/۰۷/۱۸)

سال تحصیلی (۱۳۹۸-۱۳۹۷) - چهارشنبه، ۱۸ مهر ۱۳۹۷

- پیشگفتار (خلاصه)
- بررسی دو تعبیر «واحد لا من عدد» و «لک ای الهی وحدانیة العدد
  - معنای سید علی خان از «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ نفی تکثر از ذات در مقابل تکثر مخلوقات
  - قول مالصدرا در عبارت «لک ای الهی وحدانیه العدد»؛ الواحد یفعل بتکرره العدد
- معنای ملاصالح مازندرانی از «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ «لام ملکیت»
- معنای علامه شعرانی از تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ لام ملکیت و سکوت کیفیت وحدت ذات الهی
- معنای مختار در تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ لام ملکیت و نفی وحدت عددی از ذات به جهت سبقت ذات بر آن
- سبقت ذات الهی بر طبایع، وجود و حتی استحاله‌ی تناقض
- كَمَالُ الإخلاصِ لَهُ نَفيُ الصِّفاتِ عَنهُ
- سبقت ذات از اسم عزیز؛ «و كان عزيزا و لا عزّ لأنّه كان قبل عزّه»
- معارف روایی، منبعی برای در آیه‌ئیستها
- بررسی احتمال کلمه‌ی «عُدَد» در تعبیر «لک ای الهی وحدانیه العُدد»

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال ۱۳۹۷(جلسه هشتم): ادامه شرح فقره «واحد لا بعدد ، ودائم لا بأمد ، وقائم لا بعمد» و تعبیر «واحد لا من عدد» / عدم تنافی دو تعبیر «کل ای الهی وحدانی العدد»؛ بررسی دیدگاه های گوناگون پیرامون عبارت «کل ای الهی وحدانی العدد»؛ لام ملکی و وحدت غیر عددی و سبقت ذات از تمام امور، معنای مختار در تعبیر «کل ای الهی وحدانی العدد».

بررسی دو تعبیر «واحد ال من عدد» و «لک ای الهی وحدانیة العدد

معنای سید علی خان از «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ نفی تکثر از ذات در مقابل تکثر مخلوقات

در [حال شرح] صفحه‌ی هفتاد بودیم. حضرت علیه السلام فرمودند: «واحد لا من عدد، ودائم لا بأمد، وقائم لا بعمد»[1]. ذیل فقره‌ی «واحد لا من عدد» صحبت‌هایی شد. نمی‌دانم! جلسه‌ی قبلش بود ای خیر که اشاره‌ای کردم به عبارتی که در صحیفه‌ی سجادیه آمده است: «لک ای الهی وحدانیةُ العدد»[2]. البته علماء، دو جور این عبارت را خوانده‌اند. برخی «لک ای الهی وحدانیةَ العدد» خوانده‌اند. یعنی «لک ای الهی وحدانیةٌ وحدانیةَ العدد»؛ مفعول مطلق نوعی شده است؛ یعنی خدای تو وحدانیتی داری که از نوع وحدانیت عدد است. عده‌ای به این صورت معنا کرده‌اند. ولی عده‌ای دیگر، مثل مرحوم ملا صالح مازندرانی، «لک ای الهی وحدانیةُ العدد» خوانده‌اند. مرحوم سید علیخان [ره]، در ریاض السالکین که شرح صحیفه است شاید شش-هفت وجه بیان می‌کنند ...؛ ما شاء اللّه! سید هر کتابی دارند، در قله‌ی علو و کمال است. سید جامع بوده‌اند. رضوان اللّه تعالی علیه! در ریاض السالکین حدود هفت وجه بیان می‌کنند.

خیلی از افراد هم با ذوقیات خودشان، با مبانی علمی خودشان، معنا کرده‌اند؛ مثلاً کسی که گرایش وحدت وجودی دارد، یک جور معنا کرده است. کسی که مخالف وحدت وجود است، طور دیگری معنا می‌کند. مانعی ندارد. ولی ظاهر امر همانطوری که مرحوم سید علیخان اشاره می‌کنند، «لیس مما نحن فیه». یعنی «لیس من المقام». مقصودش این است که شما دعای بیست و هشتم صحیفه را بخوانید؛ همینطور می‌گویید امام علیه‌السلام در صحیفه فرموده‌اند: «لک ای الهی وحدانیةُ العدد»؟! حالا بیایید بحث کنید. خُب، قبل و بعد از عبارت را نگاه کنید و مقصود را از آن‌ها را بفهمید. لذا ایشان می‌گویند: «لیس من المقام».

مقام چیست؟ امام علیه‌السلام دارند، می‌گویند: خدای! همه چیز برای تو است. امکانات، خصوصیات و... برای تو است. غیر از تو، همه عاجز و ضعیف هستند. من حاجتم را تنها نزد تو می‌آورم. چطور حاجتم را نزد مخلوقی ببرم که سر و پا عجز است؟! او خودش هیچ چیزی ندارد. میان این حرف‌ها، که حرف‌های خیلی واضحی است – حضرت می‌گویند همه محتاج هستند و مخلوق هستند و خودشان نیاز دارند، پس حاجتم را نزد تو می‌آورم - بعد بگویند: «لک ای الهی وحدانیةُ العدد»؟! در معارفی بروند که مربوط به دقایق وحدانیت الهی است؟! اصلاً صحبت سر آن نیست. بعدش هم ادامه می‌دهند: «و مَلَکةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ»؛ آن قدرت بی نهایتی که سر و پا غنا است و به جایی وابسته نیست، برای

توست. وقتی صحبت از قدرت است، ذهن را دور می‌برد که مقصود از اینجا آن دقایق معارف باشد. ولی به گمانم باز مختار خودشان در این فضا آمده است.

لزوم موافقت معانی متعددهی کلام با معانی محوری در استظهار عرفی

شاگرد: این مطلب درست است که از سیاق دعا بگوییم مراد آن مطلب دقیق نیست؟

استاد: ببینید بنده پیشتر هم عرض کردم؛ چیزی که ممکن نیست از آن بگذریم - حتی در کلام عرف معمولی، چه برسد به کلام اولیای خدا ای قرآن کریم - این است که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، جایز است و کلام می‌تواند سیاقها داشته باشد؛ یعنی متکلمی که در اوج تسلط بر کلام است: «إِنَّ لِأَمْرِنَا غُرُّاً وَ فُرُوقاً وَ تَمْحِيصاً وَ مُحَتَّماً لَا بُدَّ كَائِنٌ كَأَنَّهُ»[3]. وقتی به این صورت است، او می‌تواند برای یک سیاقی که تنها ترکیب صوری است، دهها سیاق با قرائن مختلف، قرار بدهد. یعنی هر کسی با شرایط ذهنی و با قرائن مختلف، یک چیزی بفهمد. این محال نیست. همچنین تقطیعها، مقطعها هم، برای کلام ممکن است. من در این جهات مشکلی ندارم. اما ما نباید وحدتی که در ذهن توحدگرای عرف عام هست را، قیچی کنیم. چون قائل هستیم که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، چون قائلیم می‌شود سیاقها باشد، پس هیچی! نه، در عین حالی که این حرفها درست است، نباید از آن محور غافل شد. ولی در مفاهمات عرفیه، ذهن عرف عام عقلاء، چون وحدتگرا است، می‌گردد چیزی که اظهر است، آنچه که احتمال می‌دهد که در ذهن متکلم مراد واحد او باشد را، پیدا می‌کند. این یک ضوابطی دارد؛ ضوابط درستی دارد. ما نباید از این چشم پوشی کنیم. یعنی وقتی یک کلامی در قرآن کریم هست، وقتی در کلمات معصومین علیهم‌السلام هست، ولو آنها می‌توانند معانی دیگری را قصد کرده باشند، نباید از آن غافل شویم. حضرت علیه السلام هم فرمودند:

> **«كتاب اللّه عزّ و جلّ على أربعة أشياء: على العبارة، و الإشارة، و اللطائف، و الحقائق، فالعبارة للعوام، و الإشارة للخواصّ، و اللطائف للأولياء، و الحقائق للأنبياء عليهم السّلام»[4].**

«فالعبارة للعوام»؛ یعنی قرآن واقعاً یک عبارت دارد. عبارتی که عوام از آن یک معنای اظهر آن را استفاده می‌کنند؛ در متفاهمات خودشان می‌فهمند. اگر در فهم این کم بگذاریم، داریم اشتباه می‌کنیم. خُب، شما معنای عرف عام را نمی‌خواهی، بفهمی و می‌خواهی دقایق را بفهمی؟! اینکه نشد. باید از همین ظاهر و فهم عرفی، به دقایق بروی. بعد هم دارد: **«و الإشارة للخواصّ، و اللطائف للأولياء، و الحقائق للأنبياء»**.

بنابراین، اینکه شما تنها یک جمله‌ی امام علیه السلام را بردارید و تنها از «لک یا الهی وحدانیة العدد» بحث کنید، بنده، با این، مشکلی ندارم؛ نمی‌گوییم این ممکن نیست و کاری غلط است؛ بلکه عرض بنده این است که چون سیاق عرفی در یک دعا با خودش مطلب نفس الامری دارد، محوریت مراد امام علیه السلام را سامان می‌دهد، ما نباید به صرف اینکه آن کار ممکن است، از این دست برداریم. اتفاقا نقطه‌ی انطلاق و شروع ما، باید سیاق عرفی کل کلام باشد. بعد از اینکه صاف شد و خاطر جمع شدیم که سیاق عبارت، نزد عرف عام این است، آن وقت تقطیع کنیم، اشارات دیگر، محتملات دیگر را هم پیجویی کنیم.

شاگرد: اهل البیت علیهم‌السلام، مخصوصاً خود امام سجاد علیه السلام، مگر نمی‌خواستند معارف را با دعا انتقال بدهند؟

استاد: بله.

شاگرد: لذا نمی‌توانیم بگوییم مقام، مقام دعا کردن و مقام اثبات حقائق بوده است.

استاد: منظور ایشان از مقام، سیاق این دعا است. کلام آسید علی‌خان را ببینید. مقصودشان از مقام، مقام دعا نیست. چون کمالات خداوند متعال را که نمی‌گوییم، او خودش می‌داند.

شاگرد: ایشان می‌خواهند، بگویند بر اساس مبانی آسید علی‌خان هم، اشکال وارد است. بالأخره مقام این ادعیه این بود که در پیشگاه الهی دعا می‌کنند، ولی شیعیان هم معارفی را کسب کنند.

استاد: بله؛ ولی مقام، یعنی مقام دعای بیست و هشتم [چنین است] که حضرت علیه السلام شروع می‌کنند و می‌گویند: خدایا ممکن نیست من حاجتم را نزد غیر تو ببرم. چرا؟؛ چون خودشان مخلوق عاجز هستند؛ من چاره‌ای ندارم جز اینکه به در خانه‌ی تو بیایم. چون همه‌ی قدرتها برای تو است. همه چیز، برای تو است. آنهایی هم که بخواهم سراغشان بروم، همه چیزشان به دست تو است. وقتی اینها را دارند، می‌گویند، بین عبارت بگویند: «لک یا الهی وحدانیة العدد»؟! جالب این است که بعد از اینکه این فقره تمام می‌شود، دارد: «وَ مَنْ سوَاکَ مَرْحُومٌ فی عُمُرِهِ»؛ دوباره به همان چیزهایی که در ابتدای دعا فرمودند، بر می‌گردند. تو اینطور هستی اما هر کسی که غیر از تو است، در سراسر عمرش محتاج رحمت تو است: «مَرْحُومٌ فی عُمُرِهِ مَغْلُوبٌ عَلَی أَمْرِهِ»؛ خودش نمی‌تواند امور خودش را تدبیر کند. ببینید! دوباره بر می‌گردند. بنابراین، مقصود سید علی‌خان از مقام، سیاق است. نه اینکه بگویند: مقام دعا، مقام معارف نیست، بلکه می‌گویند: این سیاق را که می‌بینید، می‌فهمید که حضرت علیه السلام می‌خواهند یک چیزی بگویند.

شاگرد: با توجه به قبل و بعد عبارت ِ«لک یا الهی وحدانیة العدد»، مقصود از این عبارت چیست؟ در این مقام حضرت علیه السلام می‌خواهند چه بگویند که این تعبیر را می‌فرمایند؟

استاد: مرحوم سید علی‌خان می‌گویند: دیگران و خلق، چرا اینطور عاجز هستند؟؛ چون «فیهم تکثر العدد». این حاصل فرمایش ایشان است. البته بنده به صورت سریع نگاه کردم. حضرت علیه السلام می‌فرمایند که کسی سراغ من یا انسانی می‌رود، [در حالی که] من چه هستم؟؛ من سر و پا، تکثر العدد هستم. تکثر العدد به چه معنا است؟؛ یعنی این دستم، غیر از این دستم است. سر من، غیر از این سرم است. متجزی می‌شوم و می‌توانند من را تقطیع کنند. چشمم می‌بیند و گوشم نمی‌شوند. گوش نمی‌شنود و چشم می‌بیند. وجود من همینطور متشتت و متکثر است. شئونات مختلفی دارد که من به همه‌ی اینها نیاز دارم. خدای متعال، هر کدام از اینها را می‌توانند از من بگیرد و عاجز شوم. کسی که ذره به ذره، وجودش پخش است، در همه‌ی این پخش‌ها، به خداوند متعال محتاج است، اما «لک وحدانیة العدد»؛ همه‌ی این تعددها و کمالات، در تو جمع شده است. یک وجودی هستی که همه‌ی کثرات را در خودت به‌طور بسیط داری. بسیط الذات هستی، احد الذات هستی. مثل سایر مخلوقات، متکثر الذات نیستی. خیلی معنای قشنگی است. سید، معنای زیبایی فرموده است. «لک وحدانیة العدد»، در مقابل دیگرانی که متعدد و متکثر العدد هستند، وحدانی نیستند. کثرانی العدد هستند؛ یعنی وجودشان، پخش است.

شاگرد: یعنی می‌خواهند به غنای متن برگردانند.

استاد: بله؛ چهار معنا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در روایت[5] جنگ جمل فرمودند. یکی دو تا از آنها را نمی‌توان گفت؛ یکی «فرد من جنس»، دیگری «واحد من باب الاعداد». دو تا را فرمودند

که می‌توان گفت؛ یکی «احدی المعنی» بود. «احدی المعنی» یعنی ذات او بسیط است. دیگری هم که حضرت علیه السلام فرمودند: «وه واحد لیس له في الأشیاء شبه، كذلك ربّنا». کنار کتابم واژه‌های فارسی متعدد نوشته‌ام. می‌توان به یک معنا برای واحد، کلمه‌ی «تک» را گفت. خدای متعال تک است، به این معنا که «لیس له فی الاشیاء نظیر». یکی هم «احدی المعنی» است. برای آن چندین لغت نوشته‌ام.

شاگرد: کنار تک، یگانه را هم فرمودید.

استاد: تک است و یگانه. شاید چند لفظ دیگری هم بود. یکجور، یکبار، یکسان، یکتا، تک، یگانه، یکدل، یکرو. همه‌ی محتملات را نوشته بودم تا بعداً هر کسی می‌تواند بیشتر فکر کند و ببیند این دو وحدتی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند که برای خداوند متعال است، نزدیک‌ترین واژه‌ها، برای بیان آن، چیست. یکی از آن‌ها «احدی المعنی» است. یعنی در ذات او تکثر، تبدل و تعدد نیست. بسیط الذات، به تمام معنا، است. یکی هم «لیس له فی الاشیاء نظیر» است. یعنی تک است، یگانه است، اصلاً نمی‌توانید مثل او چیزی پیدا کنید. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ»[6]. این دو معنای واحد بودن را حضرت علیه السلام فرمودند.

در اینجا هم می‌فرمایند: «لک وحدانیة العدد». یعنی از حیث تعدد ذات، تبدل ذات، تشأن شئونات بسیط هستی. وحدانی هستی. چند معنای دیگر هم هست.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۰.

[2]. صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجادیه، دعای بیست و هفتم.

[3]. نهج البلاغة (نسخه‌ی صبحی صالح)، ج ۱، ص ۳۵۴.

[4]. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، ص ۷۸۹.

[5]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۸۳.

[6]. الشوری، آیه‌ی ۱۱.

قول ملاصدرا در عبارت «لک ای الهی وحدانیه العدد»؛ الواحد یفعل بتکرره العدد

آن استاد سفارش می‌کردند که «وحدانیةَ العدد» بخوانید. ظاهراً در درس اسفار بود. می‌گفتند: «وحدانیةَ العدد» بخوانید. ایشان این معنا را می‌فرمودند؛ وحدانیة العدد به چه صورت است؟؛ یعنی یک واحدی داریم که «یفعل بتکثره العدد». عدد پدید می‌آید اما هیچ نیازی نیست که از غیر واحد قرض بگیریم. آخوند ملاصدرا، این را، توضیح می‌دهد. در اسفار از باب مثل مفصل توضیح می‌دهد. می‌گوید شما یک دارید؛ هیچ چیزی غیر از یک را به کار نیاورید. خود همین یک، تکرر پیدا می‌کند و عدد پدید می‌آید. بینهایت عدد پدید می‌آید از واحدی که غیر از آن چیزی به کار نیاورده‌اید. خُب، این مثال، مسامحه‌ی روشنی دارد. شاید هم نوشته باشم. در اینجا چاره‌ای نداریم غیر واحد را به کار بیاوریم. یعنی این مثال برای ذات خدای متعال و واقعیت معرفتی مثال ناقصی است. ولی از مثال‌هایی است که زده شده است. «الواحد یفعل بتکرره العدد» بدون اینکه چیزی را به کار بیاوریم. این یک مثال است.

شاگرد: در این بیان، چرا به این صورت می‌خواندند؟

استاد: می‌فرمودند: خدای متعال وحدانیتی دارد که نحوه‌ی آن وحدانیت، نحوه‌ی وحدانیت عدد است. عدد چیست؟؛ عدد این است: ولو کثرات هست اما در دل این کثرات، جز یک چیزی نیست. همان یک است که تکرار شده است.

شاگرد: یک «وحدانیةٌ» در تقدیر می‌گیرند که این، مفعول مطلق آن می‌شود.

استاد: بله. اول این را گفتم. یعنی «وحدانیةٌ وحدانیةَ العدد». به این صورت می‌خواندند.

معنای مالصالح مازندرانی از «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ «لام ملکیت»

مرحوم فیض، معنای دیگری دارند. مرحوم فیض، این معنا را در وافی، می‌گویند. مرحوم مجلسی هم در مرآة العقول، همین را نقل می‌کنند. ای نقل می‌کنند ای به این عنوان که خودشان قبول کرده‌اند. یک معنای دیگری را هم، مرحوم مالصالح مازندرانی دارند. ایشان می‌گویند: این «لام»، لام ملک است. با این بحث‌هایی که ما می‌کردیم، دیدم وجه خوبی است. مباحثی هست که نفس الامرِیات را به خداوند متعال بند نمی‌کنند. خُب، مجموع اعداد طبیعی بی‌نهایت است. خداوند باشد، مجموع اعداد طبیعی بی‌نهایت است. [می‌گویند:] خداوند متعال هم نباشد، مجموعه‌ی اعداد طبیعی بی‌نهایت است. به مسأله‌ی بودن ای نبودن نبودن ربطی ندارد. این‌ها خیلی مبانی رایجی است. عرض کردم آن آقا می‌گفت. اما بر اساس آن مطالبی که عرض کردم، اصلاً به این صورت نیست. تمام سیستم‌های صوری، فوق بی‌نهایت و ...، همه مسبوق به ذات او هستند. یکی از آن‌ها همین است که مرحوم مالصالح فرموده‌اند. فرمودند: حضرت علیه السلام می‌فرمایند: خدای کل نظام عدد، این همه تشکیلاتی که عدد دارد، برای تو است. «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ عدد و یگانگی آن، تمام نظام یگانه‌ای که بر اعداد حاکم است، همه‌ی آن‌ها ملک تو است. به نظرم اگر درست فهمیده باشم، ایشان به این صورت معنا کرده‌اند. سید علیخان، ظاهراً بعد از مالصالح بوده‌اند. ظاهراً در ریاض السالکین، حرف ایشان را هم می‌آورند.

خلاصه، اشاره‌ای بود که آن عبارت صحیفه معنا شود.

معنای علامه‌ی شعرانی از تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ لام ملکیت و سکوت کیفیت وحدت ذات الهی

شاگرد: در اینجا می‌توان گفت: «لک»، همان ملکیت را نشان می‌دهد، بعد می‌گویند: وحدانیت عددی، برای تو است. اما در مورد خود تو، در اینجا، قضاوت نمی‌کنم که بگویم وحدانیت خودت عددی است یا غیر آن. یعنی وحدانیت عددی، ملک تو است اما در جای دیگر می‌گویند: «واحد لا بالعدد».

استاد: بله؛ این در ذهن بنده بود. می‌خواستم [همین را] بگویم. آقای شعرانی، حاشیه‌ی مفصلی دارند. دیگران هم دارند. می‌گویند: این جزو واضحات عقل و روایات است که وحدت خداوند متعال، عددی نیست. آدم خیلی تکان می‌خورد که یک دفعه، در صحیفه برسد به تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد»! واقعاً این چیز عجیبی است. شبیه آن برای وجود بود: «لَمْ تُمَثِّلْ فَتَكُونَ مَوْجُوداً»[1]؛ خدایا تو موجود نیستی! خیلی عجیب است. انسان باید [این را] معنا کند. لذا می‌فرمایند با «واحد لا من عدد» هیچ منافاتی ندارد. با چه بیانی؟؛ بیان ایشان این است: می‌گویند کل عدد و وحدانیتش برای تو است اما از این ساکت است که وحدت خود تو چیست. باید از «لا من عدد» در بیاوریم. آن نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم و یادم رفته بود، همین بود ... .

شاگرد: با بیان ملاصالح، چه فرقی کرد؟

استاد: فرقی نکرد. ایشان می‌فرمایند: ساکت از وحدت خودش است. لذا ما وحدت خودش را از جای دیگری به دست می‌آوریم. به عبارت دیگر می‌خواستم، بگویم منافاتی ندارد. سکوت که حرف زدن نیست. حضرت علیه السلام می‌گویند: وحدانیت عدد برای تو است، ملک تو است. اما این را که وحدت خودت، به چه صورت است، در جای دیگر باید پیجویی کنیم. ساکت است. نه اینکه بخواهد، با مفهومش، مطلبی را بگوید.

---

[1]. صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه، ج ۱، ص ۲۱۰.

معنای مختار در تعبیر «لک ای الهی وحدانیة العدد»؛ لام ملکیت و نفی وحدت عددی از ذات به جهت سبقت ذات بر آن

آن نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم، این است: با ادبیاتی که اهل‌البیت علیهم‌السلام دارند، حتی نیازی به مراجعه به غیرش هم نیست. این را چند بار دیگر هم عرض کرده بودم. ولی خیلی نکته‌ی مهمی است. یعنی خلاف مطالب کلاسیکی است. در روایات اهل البیت علیهم السلام، یکی-دو تا هم نیست. وقتی سراغ یک اوصافی را می‌گیریم که می‌خواهیم در خدای متعال ببریم و از آنجا با مشکلات عددی‌های که مفاهیم متقابله و طبایع دارند مواجه می‌شویم، اهل‌البیت علیهم السلام، با چیزی که مختص خودشان است و مرتب تکرار می‌کنند، ذهن مخاطب خودشان را در این فضا می‌آورند که وقتی راجع به خداوند حرف می‌زنید، هر چه را مطرح می‌کنید، او است که اصل طبیعتش را این کرده است. می‌گوید خدا قبل دارد یا ندارد؟؛ خُب، می‌گوییم: «لا قبل له»، «لیس قبله قبل». این یک بیان است، اما آن عبارتی که حضرت علیه السلام فرمودند که «وهو قبّل القبل فلا قبل له»، بیان دیگری است. نتیجه را ببینید. «القبل»، نه افراد قبل. افراد قبل، مثل قبل الف، قبل ب، مرادِ این‌ها نیست. می‌گوید: «قبّل القبل». پس ذات او موطنی است که بر اصل طبیعی القبل، سبقت دارد. یعنی جایی که او است اصلاً طبیعی قبل مطرح نیست. این مطلب خیلی مهمی است. «وهو حیّث الحیث فلا حیث له». اگر یادتان باشد همین «حیّث» را بحث کردیم. من از این خاطراتی دارم.

وحدت غیر عددی ذات و نقد قاعده الواحد

جلوتر هم عرض کردم که قوام قاعدة الواحد این است که می‌گوید ذاتش یک حیث واحد است. چون ذات او حیثیت واحدة است و تعدد حیث ندارد، پس نمی‌شود غیر واحد از او صادر شود. این روایت می‌گوید: چرا می‌گویی ذات او یک حیث بیشتر ندارد؟! «وهو حیّث الحیث». بر اساس آنچه که ما انبیاء به شما می‌گوییم، ذات او رتبه‌ای است که بر الحیث، تقدم دارد. الحیث، متأخر از ذات او است. آن وقت شما می‌گویید: ذات او یک حیث دارد؟! همان روایتی است که مرحوم شیخ بهایی فرمودند: این روایت، کمر اولیاء را می‌شکند: **«لعل النمل الصغار تتوهم أنّ للّه تعالى زبانتين»**[1]؛ مورچه می‌گوید: مگر می‌شود بدون دو شاخک، خدایی کند؟! نمی‌تواند! می‌خواهد عالم را اداره کند، اگر شاخک

ندارد، چطور اداره کند؟! یعنی یک نحو قیاس است. این ادبیات در اینجا نیست - شما اگر در اینجا پیدا کردید، بگویید - یعنی به عرش طباطبایع ببرند و بعد بگویند او فوق اینها است. باز در تعبیر امام رضا علیه‌السلام چنین آمده است: **«و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له»**[2]. لسان را ببینید. تجهیر جوهر! خُب، کسی که مجوهر الجوهر است، تجهیر الجوهر کرده است: «فلا جوهر له». ذاتی است که بر اصل تجوهر سبقت دارد. تجهیر جوهر کرده است، میخواهید بگویید جوهرش چیست؟!

بنده میخواستم این نکته را بگویم، این ادبیات اهل‌البیت علیهم السلام است. میگویند: «**لک وحدانیة العدد**»؛ تو هستی که عدد و وحدانیت آن و نظامش را سر و سامان دادهای؛ خُب میخواهی برای خود تو باشد؟! پس روایت دقیقاً دارد راجع به خداوند متعال حرف میزند. یعنی میگوید: چون کل نظام طبیعی - نه وجود - وحدانیت العدد برای تو است، پس ذات تو بر آن سبقت دارد. پس محال است که وحدانیة العدد برای تو باشد.

---

[1]. شيخ بهايي، الكشكول، ج ٢، ص ٩٣.

[2]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج ١، ص ٣٧.

سبقت ذات الهی بر طبایع، وجود و حتی استحالهی تناقض

شاگرد: چرا نباشد؟؛ خُب، وجودش هم همینطور است.

استاد: طبیعت سابق بر وجود است. ما که میگوییم لوح نفس الامر اوسع از وجود است، زیاد ندیدم به این صورت تلقی میکنند که یعنی نفساالامر، غیر از وجود است. اوسع غیر از غیریت است. ما که نمیگوییم: نفس الامر غیر از وجود است. هر چه شما در لوح وجود میبینید، این نفس الامر است. حوزهای از نفساالامر است. نگویید نفساالامر یعنی آنچه که غیر از وجود است! ما نمیگوییم غیر از وجود است. تمام چیزهایی که تا به حال در مطالب کلاسیک خواندهایم، همهاش نفساالامر است. نه اینکه چون وجود شد، دیگر نفس الامر نیست. وجود هم یکی از حوزههای مهم آن است. ولی نفس الامر حوزههایی دارد که از این حوزه وجود و عدم مقابلی، اوسع است. بنابراین شما نکتهی خوبی فرمودید. میخواستم این را بگویم، یادم رفته بود.

بنابراین، «لک یا الهی وحدانیة العدد»، یعنی ذات تو است که بر آنها سبقت دارد. حتی صرف و مخلوط هم همین است؛ طبیعی و فرد. میگوییم: خداوند طبیعت است یا فرد است؟ شخص است یا کلی است؟ وقتی اهالبیت علیهم السلام، این ادبیات را ده جا گفتهاند، دیگر دوباره نباید همین را تکرار کنیم و بگوییم اینجا که نفرمودهاند. خداوند طبیعی است یا فرد است؟ کدامش است؟

شاگرد: خداوند است که کلی طبیعی را خلق کرده است.

استاد: احسنت؛ عبارت امام علیهالسلام این بود: **«و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له»**[1]؛ اصل ضدیت، مضادة، تفرقه بین طبیعی و فرد. این معنای خیلی مهمی است. اگر ذهن انسان برود، میبیند چه فضایی است. مبدأ متعال، بر تمام حقایق، سبقت دارد. حتی بر استحالهی تناقض. این چیزی است که مرتب میگویند.

---

[1]. همان.

کَمَالُ الإِخلَاصِ لَهُ نَفیُ الصِّفَاتِ عَنهُ

شاگرد ۲: در مورد وحدت هم می‌توان همین را گفت؟؛ یعنی «هو الذی وحّد الوحدة». وحدتی که حضرت علیه السلام برای خداوند متعال، اثبات می‌کند در نهایت به «نفی الصفات عنه» می‌رسد. چون اموری است که مانوس ذهن ما است.

استاد: بله؛ حضرت علیه السلام نفی صفات را کجا گذاشتند؟ جالب است که بعدش دیگر مقامی نگفته‌اند. فرمودند:

> **«أَوَّلُ الدِّینِ مَعرِفَتُهُ وَ کَمَالُ مَعرِفَتِهِ التَّصدِیقُ بِهِ وَ کَمَالُ التَّصدِیقِ بِهِ تَوحِیدُهُ وَ کَمَالُ تَوحِیدِهِ الإِخلَاصُ لَهُ وَ کَمَالُ الإِخلَاصِ لَهُ نَفیُ الصِّفَاتِ عَنهُ لِشَهَادَةِ کُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَیرُ الموصُوفِ وَ شَهَادَةِ کُلِّ مَوصُوفٍ أَنَّهُ غَیرُ الصِّفَةِ»[1].**

«... کَمَالُ الإِخلَاصِ لَهُ نَفیُ الصِّفَاتِ عَنهُ»؛ ببینید در آخر کار این را می‌گویند. معلوم می‌شود یک مقصود مهمی در آن هست.

شاگرد: خلاصه‌ی فرمایش شما این شد که ذات خداوند، وحدت عددی ندارد و ذاتش بالاتر از این حرف‌ها است. اینکه باید از جای دیگر دنبالش باشیم بیخود است.

---

[1]. نهج البلاغة (نسخه‌ی صبحی صالح)، ج ۱، ص ۳۹.

سبقت ذات از اسم عزیز؛ «و كان عزيزا و الا عز لأنّه كان قبل عزّه»

استاد: عرض بنده این بود: نیازی نیست که به سایر روایات برگردیم. از ادبیات اهل‌بیت علیهم السلام که از جای دیگر می‌دانیم، می‌فهمیم این‌که امام علیه‌السلام می‌گویند این برای تو است ... .

باز هم یادم آمد. ببینید چقدر روایات به هم وصل می‌شود! در توحید صدوق هست. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «للّه العزة» با «انّ‌اللّه عزیز» فرق دارد. معصومین علیهم السلام چه نکاتی را می‌فرمایند. می‌گویند شما نگویید: خدا عزیز است. خدا اجلّ‌از این است که با عزت عزیز شود؛ به‌عنوان موصوف عزیز باشد. کل العزة، چه فردش و چه طبیعی آن، برای خداوند متعال است.

> **«أخبرك أن اللّه عل ذكره كان و لا شيء غيره ، وكان عزيزا و لا عز لأنه كان قبل عزه و ذلك قوله: (سبحان ربك رب العزة عما يصفون)»[1].**

«و كان عزيزا و لا عز»؛ این عزتی که برای ذات به کار می‌بریم، اصلاً با عزت مقابلی فرق دارد. **«لأنّه كان قبل عزه»؛** عزةٍ‌ای عزّه. قبلاً بحث شد. این‌جا مهم بود: **«و ذلك قوله: (سبحان ربّك ربّ‌العزة عمّا يصفون)»؛** می‌فرماید: «ربّ‌العزة». آن هم **«العزة علیه‌السلام یصفون»**. البته در روایت دیگر **«للّه العزة»** هست.

> **«عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام ، قال : اللّه غاية من غياه ، والمغيى ، غير الغاية ، توحد بالربوبية ، ووصف نفسه بغير محدودية ، فالذاكر اللّه غير اللّه ، واللّه غير أسمائه و كل شيء وقع عليه اسم شيء سواه فهو خلوق أ لا ترى قوله : (العزة لله ، العظمة لله) ، وقال : (ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها) وقال : (قل ادعوا اللّه أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى) فالأسماء مضافة إليه ، وهو التوحيد الخالص»[2].**

«... و كل شيء»؛ حتی اگر اسم اللّه باشد، **«وقع عليه اسم شيء سواه فهو مخلوق»**. بعد می‌گویند عزت مخلوق است.

«ألا تری قولہ: (العزۃ للّٰہ ، العظمۃ للّٰہ)»؛ ہر چہ اسم بگذاری، بگذاری عزت، بگذاری عظمت، ہمہ وصف ہستند و مال او ہستند.

«وقال : (وللہ الأسماء الحسنی فادعوہ بہا)»؛ پس اسماء، غیر از ذات ہستند. اسماء، ہمہ مخلوق ہستند و مال او ہستند. این بیانات ہیچ کجا نیست. شما صدہا کتاب کلامی ببینید، اثری در آثار از این بیانات در آنہا نمی‌بینید.

---

[1]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج 1، ص ۶۷.

[2]. همان، ص ۵۸.

معارف روایی، منبعی برای درآتئیستها

این بیانات دارد مظلوم واقع میشود. یعنی اگر ذهنمان را برهانی کنیم و برای بیان کلاسیک دقیق، اینها را پایهریزی کنیم، دیگر آتئیستها و بحثهایی که دارند، حرفی ندارند که بزنند. این را از روی تعصب عرض نمیکنم؛ بیان آنها رنگ میبازد. فقط حرفش زده نشده است. کلاسیک نشده است. دقیق و به جا بتوانیم حرفهایی که زده شده را، توضیح بدهیم. ولذا اگر «الیه یرجع الامر کله» توضیح داده شود، میبینید حرفشان هیچ است.

دو نفری که در تلویزیون آمریکا مناظره کردند، داوکینز زیستشناس با کالینز بودند. آن یکی که خداوند متعال را قبول نداشت، کلامش را به این ختم کرد؛ گفت: من میدانم اگر خدایی هم باشد، اینی که این ادیان میگویند، نیست. یعنی در ذهن این فرد، آنچه که ادیان میگویند، همانی است که مسیحیت میگویند؛ یعنی خدا خر دارد و پایین آمد و کشتی گرفت. به قول خودشان خدای شخص وار. همانی که مجسمینِ ما میگویند. خدای شخصوار است که او میگوید اگر خدایی باشد این نیست. به اینشتین همچنین چیزی را نسبت میدهند. چون اینها در محیط حرفهای خودشان هستند. گفته است: آن خدایی که من میفهمم، نباید اینطور باشد. خُب، معلوم است. ما میگوییم مجسمیها کافر هستند. لذا دیدم آن سالهای اولی که اینها مناظره کرده بودند، دانشجویی فوری به فارسی ترجمه کرده بود و در وبلاگ خودش گذاشته بود و زیرش نوشته بود: اگر من بخواهم این حرف این داوکینز که میگوید «اگر خدایی باشد اینها نیست» را خلاصه کنم، در یک کلمه میگویم: «سبحان اللّه»! خیلی خوب گفته بود. آنهایی که خداوند را میگویند، میگویند هرچه میگویی دنبالش بگو «سبحان اللّه». خیلی جالب است. رکوع میرود و میخواهد تعظیم کند، میگوید: «سبحان ربّی العظیم». «سبحان» گفته است ولی میگوید: «اللّه اکبر». جالبش این است که چیزی نگفته که بگوید «اللّهاکبر»، بلکه تسبیح کرده است، ولی باز میگوید: «اللّه اکبر». نماد دین که انبیاء و اوصیاء هستند، این را به ما گفتهاند. اما ما آنها را طور دیگری جلوه بدهیم.

فقط تعبیر «و دائم ال بأمد» میمانند. اشارهای میکنم؛ تا برای هفتهی بعد مراجعه کنید. لغویین «**أمد**» را بهمعنای غایت گرفتهاند. غایت یعنی نهایت. اگر غایت بهمعنای نهایت باشد، عبارت را باید چطور معنا کنیم؟ «دائم لابغایة». اینطور میتوان معنا کرد یا نه؟

بررسی احتمال کلمه‌ی «عُدَد» در تعبیر «لک ای الهی وحدانیه العُدد»

بنده‌ی نکته‌ای طلبگی را عرض کنم. خداوند، آن همبحثی ِما را رحمت کند. می‌گفت: شما فوری دست می‌بردی. شما در صدر و ذیل عبارت فکر کنید. آیا می‌توانیم، بخوانیم به این صورت بخوانیم: «لک ای الهی وحدانیة العُدد»؟ چرا؟؛ شاهدش هم «وَ مَلَکَهُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ» است. «عُدد» یعنی قُوی؛ عِدة و عُدة. «وحدانیة العُدد» یعنی همه‌ی قواها در تو به‌طور واحد جمع هستند. همچنین در ادامه، وقتی می‌خواهند قدرت را بگویند، می‌گویند: «و ملکة القدرة». وحدانیت عُدد و ملکه‌ی قدرت.

شاگرد: با این بیانی که فرمودید، از متفاهم عرفی فاصله نگرفتید؟ یعنی با ادبیات اهل البیت علیهم السلام، در جای دیگر فرمودید در اینجا منظور از وحدانیت اینطور است.

استاد: خیر؛ چون لام در اینجا، «لام» ملک است. خیلی قشنگ است.

شاگرد: با بیان شما، «خالق کل شیء» هم معنای خاصی پیدا کرد؟

استاد: بله؛ به یک معنای بسیار وسیع است.

شاگرد ۲: اینکه ملا صدرا می‌گوید: «مشیّ الاشیاء» به همین اشاره ندارد؟

استاد: بله؛ اگر منظور را طبایع اشیاء بگیریم، همین می‌شود.

شاگرد ۲: این حرف بزرگتر از حرکت جوهری است.

استاد: بله؛ مشأن الشئون، مفرّق بین شأن و ذو الشأن.

و الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.